



بسم الله الرحمن الرحيم

وظایف آموزشی والدین

مقدمه

بحث در تکالیف آموزشی خانواده بود. ما چون اخبار منابع قاعده تسامح را قبول نداریم خیلی به آن تمسک نکردیم والا اگر کسی قاعده تسامح را قبول داشته باشد می‌تواند در حد استحباب استفاده کند. بحث ما در بخش تعلیم بود واجب و حرام و حلال و احکام تعلیم را ذکر کردیم و رسیدیم به وظایف تعلیمی خانواده. در وظایف تعلیمی خانواده گفتیم که ادله‌ای از کتاب و سنت وجود دارد که دلالت بر وظیفه تعلیمی خانواده (پدر و مادر) می‌کند. وارد این ادله شدیم گرچه اقتضای طبیعی این بحث این بود که ابتدا به آیات پردازیم اما به‌رحال ابتدا به احادیث پرداختیم. ان‌شاءالله بر روال متعارف، آیات را بعد از این احادیث می‌پردازیم.

حدود دلالت روایات

روایات تأدیبه در اینجا ابتدا به سه طایفه تقسیم شد و هر یک از این طوایف را با ادله و سندها بررسی کردیم. حدود و دلالت هم بررسی شد و یک جمع‌بندی کلی داشتیم که گذشت. حالا گفتیم در اینجا جهات از بحث است که یکی بحث نسبت این طوایف بود که مقداری راجع به آن بحث کردیم و یکی دو نکته را گفتیم و نکات دیگر را بعداً پیدا خواهیم کرد.

جهت دوم

یک بحث در مبحث مهم مفهوم ادب و تأدیبه است که یعنی چه ربطی با وظایف آموزشی دارد. آنچه را که از این سه طایفه استفاده کردیم این بود که وظیفه تأدیبه بر دوش پدر و مادر و خانواده قرار داده شده است لکن به‌عنوان واجب یا مستحب. در این جهت ثانیه بحث در این است که این وظیفه نسبت به تأدیبه اولاد فی‌الجمله آمده است و حالا اینکه این وظیفه چقدر است و حدود و جهات دیگری دارد که بعد بحث می‌کنیم اما اینکه تأدیبه بایستی انجام شود مسلم است. این تأدیبه یعنی چه؟ در اینجا دو بحث داریم که یکی درباره ادب و در مفهوم تأدیبه است.



مفهوم ادب

در این باب فقط حاصل بحثی که سابقاً گفتیم را عرض می‌کنم و تفصیلاً به همان بحث‌ها حواله می‌شود. سیر تحول لغوی ادب این بود که اولاً می‌گویند ادب از مآدبه است و مآدبه همان سفره است و چون در سفره همیشه پهن کردن و نشستن و بر سر سفره آمدن و خوردن یک ظرایف و ریزه‌کاری‌هایی داشته است از این همین مآدبه به آن ظرافت‌کاری‌ها و دقایقی که باید در هنگام تناول غذا مراعات کرد؛ ادب هم گفتند. بنا بر آنچه از لغات استفاده می‌شود یعنی مآدبه بعد ادب آمده وظایف و ظرافت‌ها دقایقی که هنگام نشستن بر مآدبه و تناول غذا از مآدبه باید استفاده و رعایت شود به آن اطلاق می‌شد و بعد به تدریج به سمت ظرافت‌های افعال نیک انسان توسعه پیدا کرده است حتی در غیر موضع تناول غذا و سایر موارد. پس سیر تحول لغت این است که آداب در اصل مآدبه است. بعد آداب تناول از مآدبه یعنی ظرافت‌های تناول به ادب توسعه پیدا کرده است و به همه ظرافت و همه افعال نیکو اخلاق و اوصاف نفسانی حسن اطلاق شده است.

تحول لغات

خیلی از لغات این‌طور است که از یک نقطه‌ای آغاز می‌شود و در تحول تدریجی لغت جلو می‌رود. در تحول تدریجی لغات و دادوستدی که پیدا می‌کند و چگونگی آن در زبان‌شناسی جدید، خیلی کار شده است. اینکه باستان‌شناسان مثلاً روی زمین کار می‌کنند و لایه‌ها را بررسی می‌کنند و می‌گویند این لایه نشان می‌دهد که مربوط ده یا بیست قرن قبل است و از تشخیص لایه‌ها به سابقه کوه پی ببرید برای این است که قانونی بر آن حاکم است؛ در لغت هم قانون دارد و می‌گوید که چرا نوسان دارد و مثلاً زبان در هر ۲۰ یا ۳۰ سال تغییر پیدا می‌کند و این یک قانون و قاعده تطور لغات در زبان‌شناسی جدید است که روی آن کار شده است که این تطور، نظام و قانون و قاعده دارد. شکل تطور لغات بحث دیگری است. در زبان‌شناسی اصل تطور لغات ثابت شده و گفته می‌شود که قواعدی و انواع و اقسامی برایش ذکر شده است. تطورات از نقطه محدود یک لغت با بار معنای محدود شروع می‌شود و در دل همان معنا پوسته خودش را می‌شکند یعنی توسعه پیدا می‌کند. این بحث‌ها گاهی به صورت مشترک لفظی است و گاهی گذشته را پشت سر می‌گذارد و معنایی جدید می‌یابد و حالت جدید پیدا می‌کند که به معنای عام است کما اینکه گاهی معنای عام محدود می‌شود.



نظر مرحوم علامه

آنچه مرحوم علامه طباطبایی در باب ادب در میزان دارند این طور است: [معنی الأدب] - الأدب علی ما يتحصل من معناه - هو الهيئة الحسنة التي ينبغى أن يقع عليه الفعل المشروع إما في الدين أو عند العقلاء في مجتمعهم كأداب الدعاء و آداب ملاقاتة الأصدقاء و إن شئت قلت: ظرافة الفعل.

و لا يكون إلا في الأمور المشروعة غير الممنوعة فلا أدب في الظلم و الخيانة و الكذب و لا أدب في الأعمال الشنيعة و القبيحة، و لا يتحقق أيضا إلا في الأفعال الاختيارية التي لها هيئات مختلفة فوق الواحدة حتى يكون بعضها متلبسا بالأدب دون بعض كأدب الأكل مثلا في الإسلام، و هو أن يبدأ فيه باسم الله و يختم بحمد الله و يؤكل دون الشبع إلى غير ذلك، و أدب الجلوس في الصلاة و هو التورك على طمأنينة وضع الكفين على الوركين فوق الركبتين و النظر إلى حجره و نحو ذلك^۱.

ولی ما به آن شکلی که مرحوم علامه گفته اند را قبول نمی‌کنیم.

حاصل کلام

حاصل این است که مفهوم ادب این کاربردها را دارد. ادب هیئت حسنه و محسنه نیکو یا نیکو ساز هیئت ظرافت فعل اختیاری مشروع است که می‌گوید چگونه انفاق کنید و حالت‌های انفاق که مثلاً شب باشد و مخفیانه و بدون منت. آن هیئتی که کار را خیلی قشنگ و زیبا و ممدوح می‌کند ولی هیئت و اطوار و کیفیات، اصل کار را نمی‌گوید. پس ادب هیئت‌های عارضه بر فعل اختیاری مشروع هستند. حال اگر هیئت ظریف نیکو باشد، کار را لطیف و زیبا می‌کند که به این ادب می‌گویند. پس معنای اول ادب در لغت ظرافة الشيء است که تحلیل می‌کنیم هیئة الظرفة العارضة الفعل المشروع الاختیاری یعنی هیئت‌های ظریف حسن و محسن که عارض بر فعل اختیاری مشروع می‌شود و اگر فعل بد باشد به خوب انجام دادن آن ادب نمی‌گویند. این معنا و کاربردی است که مرحوم علامه طباطبایی تأکید دارد که معنای ادب فقط همین است. ما قبول نداریم که معنای ادب فقط این است. در فقه آداب غذا خوردن و آداب صلوات و آداب رکوع و آداب مستحبات، همه هیئت عارضه برای فعل است.

۱. میزان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص: ۲۵۶.



فعل اخلاقی

ما می‌گوییم که نیکو حسن در خود فعل اختیاری هم ادب محسوب می‌شود. اصل اینکه این کار خوب را انجام بدهد نوعی ادب است چراکه در روایات زیادی ادب را به حالت فعل اطلاق نکرده است بلکه ادب بر خود فعل نیکو اطلاق شده است و علت هم احتمالاً این است که خود فعل نیکو هیئت نفس است یعنی چیزی است که از نفس عارض می‌شود و از این حیث به این ادب می‌گویند چون می‌شود گفت اطلاق خود کارهای نیک و پسندیده جزء آداب است. می‌گویند این شخص مؤدب است یعنی کارهای خوب را انجام می‌دهد نه اینکه کارهای خوب را ظریف انجام می‌دهد ولو اینکه آن ظرافت‌ها در او نباشد یعنی همین، یک مرحله از ادب است که آدمی را به افعال نیکو پایبند دارد. سلام می‌کند و این ادب است که سلام می‌کند و سلام کردن اصلاً فعلی است که صادر می‌شود نه اینکه ویژگی خاصی در سلام کردن اوست.

کاربرد اخلاقی

کاربرد دیگر هم اوصاف اخلاقی است نه فعل اخلاقی. اینکه کسی سخاوت دارد می‌گویند مؤدب به ادب سخاست. ادب السخا و ادب الشجاعة نه ادبی که منظور حالت‌های عارضی اصل شجاعت و سخاوت و امثال این‌ها به آداب نفس باشد و لذا دیدید که می‌گویند آداب النفس و به این هم ادب گفته می‌شود از حیث اینکه این هم هیئت نفس و هیئت عارضه بر نفس است. همین‌طور به دانش‌ها و علوم که گاهی به آن ادب گفته می‌شود و علم شخص جزء آدابش است و ادب نفس اوست. البته گاهی مطلقاً به دانش‌ها گفته می‌شود. گاهی به فنون ظریفه و دانش‌ها گفته می‌شود آداب لذا ه در همه این‌ها اطلاق ادب درست است. گاهی ادب به کار می‌رود و همه این‌ها را می‌گیرد. ادب النفس یعنی هیئت فعل نفس که اگر آن معنای عام و جامع را بخواهیم بگوییم درواقع این‌طور است که ادب یعنی هیئت الحسنة للفعل او الفاعل الهیئات عارض بالفعل اولی النفس انسانیة.

تفاوت ادب و اخلاق

ادب که می‌گوییم بخشی از آن هم اخلاق است و ما اینجا اوصاف اخلاقی را آوردیم. این اوصاف در حد ملکه است و اخلاق به معنای خاص گاهی در حد حال و قبل از ملکه است که به آن خلق نمی‌گویند. البته الآن اخلاق که



گفته می‌شود گاهی مقید به آن حالت ملکه نیست. فعل اخلاقی که می‌گویند فعلی است که عقل را نیکو می‌شمرد و صفت اخلاقی که می‌گویند این است که صفتی که عقل را نیکو می‌شمرد و حتی اگر راسخ در نفس نشده باشد. خود آن دو کاربرد دارد و لذا اگر اخلاق را هیئت راسخه بگیریم آن وقت ممکن است بگوییم در ادب رسوخ شرط نیست و اتفاقاً در ادب هم همین است که گاهی به آن فعل اوصاف اخلاقی می‌گوییم مطلقاً، به لحاظ رسوخی که دارد. هر دو اصطلاح راسخ و غیر راسخ که در هر دو است چیزی است که در مجموع از لغت استفاده می‌شود. این کاربردهایی که دارد و به نظر می‌آید استعمال ادب در همه این‌ها استعمال است و می‌شود ادب گفت یعنی ادب شخص تأدیب الشخص و ادب الشخص یعنی اوصاف خوب و کارهای خوب را باظرافت هم انجام می‌دهد.

جمع‌بندی

گفتیم بعید نیست که ادب که در اینجا معنای عام و شامل داشته باشد. وقتی که حضرت در وصیت امام حسن (علیه السلام) یا مرحوم محمد بن حنفیه می‌فرماید: «فَبَادِرْتُكَ بِالْأَدَبِ قَبْلَ أَنْ يَقْسُوَ قَلْبِكَ وَ يَشْتَغَلَ لُبُّكَ»^۲ بعد ادب را به علم و گاهی به تاریخ تعبیر می‌کند. عطاء الادب یعنی دانش‌هایی که به او می‌دهد فَبَادِرْتُكَ بِالْأَدَبِ یعنی دانش به تو می‌دهم، اخلاق را برای تو تعبیر می‌کنم، تاریخ را برای تو می‌شمارم و امثال این‌ها. البته ادب، آن دانش نیکویی است که اثری در شخص داشته باشد، آن جوری که در کمال و سعادت شخص مؤثر است، اوصاف و اخلاق حمیده است. گاهی به یک ادب بالمعنا الخاص بعد هذه الاقسام گفته می‌شود و اخری تستعمل کلمة الادب و یری منهم معنی العام یعنی هیئت نیکویی که عارض بر فعل و نفس می‌شود و همه این‌ها را چون می‌تواند بگیرد فَبَادِرْتُكَ بِالْأَدَبِ در آن وصیت تقریباً معنای عامی دارد لذا انواع مسائل در آن وصیت‌نامه آمده است. بحث خوب داشته باش و کار خوب بکن، درک خوب داشته باش و کارهای خوب را قشنگ انجام بده. از همه اقسام در این وصیت است که خود این شاهدهی است برای اینکه این ادبی که در روایات آمده است معنای عام دارد.

۲. نهج البلاغة (للصبي صالح)، ص: ۳۹۳.



نتیجه

اگر گفتیم ادب معنای عام دارد برخلاف آنچه در ظاهر کلام علامه طباطبایی است؛ همان‌طور که از لغت استفاده می‌شود، آن وقت بخشی از این ادب خود علوم و دانش‌ها می‌شود و این‌ها یعنی علوم و دانش‌هایی که موجب رشد و سعادت، نیکویی و کمال او می‌شود. اینجاست که معلوم می‌شود که چرا گفتیم اولین ترتیب منطقی نیست و بایستی اول آیات را بگوییم. چرا یکی از ادله و ظایف آموزشی خانواده را روایاتی را آوردیم که این وظیفه را تأدیب می‌داند؟ برای اینکه ادب به معنی عام است و قسم من الوظائف التعليمية البته تعلیم آگاهی‌های نیکو برای سعادت او مؤثر است و امثال این. دامنه این تعریف اطلاقی دارد و هرچه در کمال حسن و نیکویی او مؤثر است را می‌گیرد. حال این اطلاق را می‌شود با وجوب جمع کرد یا نه؟ می‌گوییم تعارضی در آن است که بعداً آن را حل می‌کنیم. هم مستحبات و هم واجبات را می‌تواند بگیرد بنابراین سه طایفه روایاتی که بیان شد، یک بخشش تهذیب اخلاقی و موعظه و نصیحت و رشد اخلاقی و تربیتی است ولی یک جناح و بال آن همین آموزش‌هاست. البته آموزشی که شخص را کامل می‌کند یعنی علوم نافع به خاطر همین نکته اخیر است و الا ابتدا ممکن است بگوییم تأدیب یعنی همان تربیت و پرورش؛ اما ما می‌گوییم تأدیب آموزش‌هایی که بعد کمالی دارد و شخصیت او را رشد می‌دهد. با این قید همه این‌ها جزء تأدیب می‌شود. پس تأدیب و مفهوم ادب یعنی الذی يشمل الهيئات الحسنة للافعال الاختيارية و يشمل النفس الافعال الاختيارية الاخلاقية الحسنة و يشمل الصفات العارض النفس الحسنة و يشمل العلوم الحسنة العارضة النفس.

معانی تأدیب

معنای اول

معنای اول یعنی انتقال الادب در اولاد. آن وقت انتقال ادب بخشی است که یشتمل الذی یشتمل العلوم النافعة و الحسنة علومی که موجب کمال شخص و نیکویی و جمال اوست و آن وقت همه آن در تأدیب می‌آید. درست است که جهت‌گیری تأدیب به سوی کمال شخصیت است و بعد پرورشی دارد ولی بخش مهمی از علوم هم در درونش است و مشمول این‌ها هم می‌شود. اگر کمی دقت کنیم و بگوییم این تأدیب بیشتر بعد روحی پیشرفت اخلاقی است، آن وقت می‌گوییم تعلیم قطعاً مقدمه آن است و لا اقل تأدیب تعلیم علوم نافع است. مثلاً می‌گوییم تأدیب اولاً یشتمل



التعلیم به آن جهت‌گیری و لاقفل به اینکه اگر بگوییم تأدیب مستقیم تعلیم را نمی‌گیرد قطعاً مقدمه آن است. اگر بخواهیم آن اخلاق و رفتار را پیدا کند باید آموزشش بدهی و بدون آموزش به آنجا نمی‌رسد و لذا یا این است که تأدیب معنایش به گونه‌ای است که یشمعل العلوم النافعة یا اینکه اگر مستقیماً شامل علوم نافع نشد، مقدمه او می‌شود و در هر حال این‌ها را می‌گیرد؛ منتهی بنا بر یک فرض صورت نفس علوم ذیل مفهوم می‌آید و بنا بر فرض دیگر به صورت وجوب مقدمی مشمول می‌شود. شواهد زیاد است، چون در روایات می‌بینید مستقیم به علم تعلق دارد و البته علم جهت‌دار ولی مستقیم به خود آن اخلاق می‌گویند. روایاتش اینجا زیاد است که بعضی از آن را گفتیم و بعضی را در بحث‌های بعدی می‌خوانیم. تأدیب دو سه معنای دیگر دارد که به بحث ما ربطی ندارد.

معنای دوم

تأدیب گاهی به معنای انتقال ادب و تهذیب می‌آید که جنبه تربیتی دارد و گاهی هم به معنای تنبیه می‌آید که در روایات دارد اضرب اصحابی بالعصیات و گاه به جای اضرب دارد که او ادبه. در روایات متعددی تأدیب به معنای ضرب و تنبیه و امثال این‌ها به کار رفته است. این هم یک معنای تأدیب است که با بحث ما ربطی ندارد. می‌گوید که ادبته یعنی ضربته یعنی عاقبتی یعنی مواخذه کن. سر انتقال لغت همین است یعنی لغت اصل داستان این است که تأدیب ساختن شخص منتهی گاهی روشش این است که بزندش یا معاقبه کند. آن وقت یک معنای جدید متولد شده است ولی می‌بینیم جایی می‌گوید ادبه و جای دیگر اصلاً به آن معانی کار ندارد.

معنای سوم

تأدیب یک معنای فقهی هم دارد که گاهی تنبیه است برای تعزیر فقهی. در باب حدود و تعزیرات گاهی گفته می‌شود تأدیب یعنی تعزیر و معاقبه و مجازات غیر محدود شرعی که مقابل حدود است. تعزیر مقابل حد است. تعزیرات حکومتی که در باب حدود می‌آید این معنای خاص است. این هم نوعی تنبیه است ولی تنبیه فقهی معین و مشخص است که در چارچوب‌های فقه قرار می‌گیرد. غیر از آن تنبیه به معنای قبل است که ممکن است که معلم هم تنبیه کند. گاهی تأدیب به معنای حدود و تعزیر باهم بکار می‌رود یا فقط حد که مواردی در کتاب حدود داریم که تأدیب بکار رفته به معنای همین مجازات و گاهی هم به معنای هر دو که حد و تعزیر را می‌گیرد. تبعاً آنچه محل کلام ماست همان بحث اول است که در واقع تریبة الشخص باشد.



جمع بندی

پس معنای اول تربیت است چراکه می‌گوییم گاهی ممکن است روش آن باشد ولی معنی تنبیه نیست. معنای تربیت است. پس تأدیب معانی اربعه و خمسه دارد. ۱- تنبیه و معاقبه ۲- تعزیر فقهی و شرعی ۳- گاهی هم به معنا حد ۴- ما يشمل الحد و التعزیرات الفقهية. این‌ها مصادیق نیستند بلکه مشترک لفظی هستند پس وقتی امام درجایی بکار می‌برد یا مشترک لفظی است یا مجازات و استعمال جداست یعنی گاهی می‌گوید که ادبته یعنی کاملاً به جای عاقبت است. به ذهن نمی‌آید منتهی همیشه آن معاقبه و تنبیه جهت تربیتی دارد و گاهی در روایات حدود وقتی می‌گوید که تأدیب یعنی حد و امام کاری به بحث‌های تربیتی ندارد یعنی همان تعزیرات شرعی را می‌گوید. ممکن است جایی تأدیب رفته روی تنبیه به معنای عام و جایی دیگر تنبیه فقط ضربته است لذا باید استعمالات را دید. آنچه ما در این بحث‌ها دیدیم این بود که تأدیب فی‌الجملة است و تعلیم علوم را هم می‌گیرد وقتی می‌گوید وظیفه تو تأدیب فرزندان است بعضی روایات معتبر می‌گویم چه واجب باشد و چه مستحب. تعلیم هم مشمول تأدیب است اما به صورت واجب یا مستحب. صورت نفسی او به صورت مقدمه واجب است. حال مقدمه علومى مثل فیزیک و شیمی را شامل شود یک مقدار جای تردید و ابهام است. این تحلیل یک تبادر بدیهی در ذهن است. ما آن‌ها را قید زدیم به علومى که نافع و مؤثر در کمال و سعادت شخص است منتهی شبهه مصداقی دارد که ممکن است کسی بگوید اگر ما فقط امور اخروی محض را بگیریم ممکن است بگوییم خیلی چیزی ندارد ولی اگر اخروی محض را بگیریم شمولی به آن داده‌ایم ولی در حوضه علوم این شمول چقدر است؟ ما باید آن را بعد بحث کنیم ولی نمی‌شود گفت چون مفهوم واضح است پس چرا این را بحث کنیم. خیلی بحث‌های فقهی و اصولی همین‌طور است و تبادراتی است که تحلیل می‌کنیم و از دل آن تحلیل‌ها مطالبی به دست می‌آید.